

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۵ مارچ ۲۰۲۱

عباسعلی شهریاری نژاد (شهریاری) معروف به «آقای اسلامی» و «مرد هزارچهره»

شهریاری (عباسعلی شهریاری نژاد) معروف به «آقای اسلامی» و «مرد هزارچهره» از چهره‌های معروف حزب توده بود که بعدها یکی از همکاران ساواک شد و ضربات سنگینی به حزب توده و برخی دیگر از گروه‌ها و جریانات مترقی و انقلابی دهه ۱۳۴۰ در ایران زد.



در ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ عباس شهریاری (عباسعلی شهریاری نژاد) معروف به «آقای اسلامی» و «مرد هزارچهره» که بزرگترین و معروفترین جاسوس سازمان امنیت حکومت شاه از آغاز تاسیس آن تاکنون بود به وسیله یک واحد از رزمندگان «سازمان چریک‌های فدائی خلق» تیرباران شد.

عباسعلی (عباس) شهریاری فرزند اسماعیل در سال ۱۳۰۷ در دوان در حدود ۱۵ کیلومتری شمال شرق شهرستان کازرون متولد شد. او در سال ۱۳۲۲ از کازرون به آبادان رفت و به عنوان کارگر به استخدام شرکت ملی نفت درآمد. این سال‌ها مقارن بود با فعالیت حزب توده، بنابراین شهریاری نوجوان نیز عضو آن حزب شد.

عباس شهریاری یکی از گردانندگان اعتصاب کارگران در سال ۱۳۲۵ بود. در اعتصاب پالایشگاه آبادان در سال ۱۳۳۰ به همراه ۶۹ نفر دیگر، از کار اخراج گردید. سپس در کارخانه چیت‌سازی مشغول کار شده و آنجا در رابطه با حزب توده به پخش اعلامیه و توزیع روزنامه نوای ظفر پرداخت. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به زندان افتاد و پس از آزادی، به کارخانه قند فسا رفته و به علت فعالیت سیاسی مجدد به مدت ۶ ماه زندانی شد.

او بعد از آزادی از زندان (با کمک و ارتباطات پدر زنش) در سال ۱۳۳۴ به کویت رفت و شبکه حزبی را در میان کارگران مهاجر ایرانی به وجود آورد. در اواخر سال ۱۳۴۲ بیش از پیش به خدمت ساواک درآمد و با شماره رمز

۶۴۶ و نام‌های مستعار مسعود، اسلامی، جواد، آقای مهندس، شاهین، سهیل طاهری و... مشغول کار شد. کسانی که او را از جوانی در آبادان در جریان اعتصابات کارگری می‌شناختند مدعی بودند در همان دوران کار پولیسی می‌کرده و به «نوجه سرتیپ کمال» معروف بوده است.

رهبری حزب توده، چهار نفر از اعضای سابق (پرویز حکمت‌جو، علی خاوری، عباس شهریاری و علی حکیمی) را برای فعالیت به داخل کشور فرستادند و رادیو پیک (که متعلق به حزب توده بود) اقدامات این ۴ نفر را تأیید نمود و آنان سازمانی (وابسته به حزب توده) به نام تشکیلات تهران به وجود آوردند و نشریه‌ای نیز به نام «ضمیمه مردم» منتشر نمودند.

شهریاری با هدایت ساواک رژیم شاه که یکی از کارهایش نفوذ و رخنه به جمع مخالفان حکومت شاه بود، تعدادی از بازجویان و افراد اطلاعاتی را وارد تشکیلات تهران کرد و کم‌کم صاحب اختیار و همه‌کاره تشکیلات فوق شد. او نه تنها افراد جدیدی را به دام انداخت، بلکه به وسیله افراد وابسته به خود از گوشه و کنار، اطلاعاتی راجع به گروه‌های دیگر نیز جمع کرد و برای‌شان تله گذاشت.

در به دام افتادن اعضای حزب توده در اصفهان در سال ۱۳۳۷، و نیز شبکه کوچکی که در سال ۴۲ می‌خواست عده‌ای را از طریق مرز شمالی به شوروی بفرستد، عباس شهریاری نقش بارزی داشت. او سال بعد برای علی خاوری، پرویز حکمت‌جو، تقی معتمدیانو عمارلو در شهر هشتیر آستارا دام گذاشت و همه به اسارت در آمدند. عامل لو دادن آن‌ها فقط عباس شهریاری بود. اما به جای شک به او، به تقی معتمدیان (که حکم ابد گرفت) مشکوک شدند. از این عده پرویز حکمت‌جو در سال ۵۳ زیر شکنجه‌های ساواک جان سپرد.

وقتی بدین ترتیب حکمت‌جو و خاوری از صحنه حذف شده، به زندان افتادند، عباس شهریاری زمام امور را به دست گرفت و تشکیلات جنوب و آذربایجان حزب توده (و نیز تشکیلات نیم‌بندی در کرمانشاه) را، راه‌اندازی کرد.

حالا هدایت هر سه تشکیلات در دست شهریاری و به عبارتی دیگر در دست بازجویان ساواک است. آن‌ها هم آگاهانه گاه و بی‌گاه به یکی از تشکیلات سه‌گانه ضربه می‌زدند و عده‌ای را دستگیر می‌نمودند. بعد از بازداشت‌های ساواک که با هدایت شهریاری صورت می‌گرفت، او به بهانه رسیدگی به تشکیلات خوزستان یا اصفهان که ضربه دیده بود (!) راهی آن‌جا می‌شد، همه امور را قبضه می‌کرد و سازمانی را که می‌بایست غیرمتمرکز باشد، در چنگ خود گرفت. البته در تشکیلات جنوب فعالینی چون جاسمیانو ظروفی شاخص بودند، اما در واقع شهریاری آن‌ها را هم فریفته بود.

رهبری حزب توده تصور می‌کرد که توانسته در سایه پنهان‌کاری، یک تشکیلات حزبی در حال گسترش به وجود آورد اما تشکیلات تهران عملاً در دست ساواک بود. ساواک آگاهانه با تشکیلات تهران برخورد نمی‌کرد، تمایل داشت تا آن‌جا که ممکن است آن را سرپا نگاه دارد و با آن به بازی ادامه دهد. تشکیلات مزبور (که هدایتش در دست عناصر ساواک بود) برای این‌که عناصر صادق و شریف درون خود را خلع شعار کند، گاه و بی‌گاه به اعتراضات ظاهراً تند و هم دست می‌زد مثلاً به دولت رومانی اعتراض می‌کرد که چرا با دولت ایران می‌خواهد رابطه اقتصادی داشته باشد و یا نامه سرگشاده‌ای می‌داد و به فروش اسلحه توسط شوروی به ایران اعتراض و گله می‌کرد!

در اواخر سال ۴۵ با یک صحنه‌سازی، چاپخانه‌ای که ضمیمه مردم در آن آماده می‌شد، کشف شد و دو کارگر توده‌ای به نام‌های آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده دستگیر شدند. صابر کارگر تراشکار بود.

بعد از کشف چاپخانه تشکیلات، شهریاری مدعی شد از زیر زمین هم که باشد چاپخانه پیدا می‌کنیم! بعد ساواک اعلامیه‌ها را در چاپخانه‌های خودش چاپ کرد. هدف ساواک این بود که با کمک شهریاری، سرخ‌های تازه‌ای به دست آورد!

عباس شهریاری خیلی‌ها را در تیررس ساواک قرار داد. طعمه بعدی گروه رفیق جان‌باخته بیژن جزنی بود. گروه بیژن جزنی به خاطر نفوذ ناصر آقایان که در خدمت ساواک بود، شناسائی شد. بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، مشعوف (سعید) کلانتری، زرار زاهدیان، عزیز سرمدی، عباس سورکی، احمد جلیل افشار، محمد چوپانزاده، قاسم رشیدی، سیروس شهرزاد، محمد کیانزاد، مجید احسن، کوروش و کیومرث ایزدی و... همه به تور ساواک افتادند. دام ساواک و شهریاری، دامن گروه بیژن جزنی را رها نکرد و چاپخانه این گروه مورد شناسائی قرار گرفت. شهریاری ابتدا ناصر آقایان را که سابقاً از اعضای حزب توده و... بود، به آن‌جا رسوخ داد. در واقع شهریاری یکی از مهلک‌ترین ضربات را به گروه بیژن جزنی که در حال تدارک انجام عملیات مسلحانه بود، با نفوذ دادن ناصر آقایان وارد کرد و با معرفی خود به عنوان یک انقلابی طرفدار مشی مسلحانه، اعتماد گروه را جلب کرد و حتی زمینه‌ساز دستگیری حسن ضیاءظریفی (یکی از اعضای مؤثر هسته‌های مخفی مارکسیستی (گروه جزنی - ظریفی) شد. طرح‌ریزی دقیق برای فراری دادن و سپس دستگیری ۵ تن از باقی‌ماندگان گروه جزنی در مرز که به دستگیری ۳ نفر از آن‌ها منجر شد، از دیگر ضربات شهریاری به گروه جزنی بود. ناصر آقایان وانمود کرد که یک انقلابی طرفدار مشی مسلحانه است. غیر از موارد بالا، حسن ضیاء ظریفی هم که با تشکیلات تهران در ارتباط بود و هنگام مخفی شدن می‌کوشید از امکانات شهریاری استفاده کند، عملاً در نظارت ساواک قرار گرفت و همراه با جلیل افشار سر قرار دستگیر شد. در کتاب زندگی‌نامه حسن ضیاء ظریفی، برادرش به یکی از نامه‌های او اشاره می‌کند که از زندان، ساواکی بودن عباس شهریاری را برملا می‌کند. شهریاری باز هم توطئه می‌کند: تعدادی از فدائیان پس از دستگیری بیژن جزنی، تصمیم گرفتند به منظور کسب تجربه و ارتباط با جنبش فلسطین از ایران خارج شوند. با وجود این که چند نفر به شدت مخالف بودند کسی برای این منظور با عباس شهریاری تماس بگیرد، متأسفانه آن‌چه نباید بشود، روی داد و دانی بیژن جزنی سعید (مشعوف) کلانتری، محمد چوپانزاده و محمد مجید کیانزاد توسط شهریاری در دام ساواک افتادند و در مرز دستگیر شدند. شهریاری قول داده بود همه را از مرز خارج می‌کند. قبل از واقعه، مشعوف کلانتری در قراری که در خیابان آبشار با وی داشته، متوجه حضور فرد سومی در حوالی قرار می‌شود و از شهریاری می‌پرسد که آیا کسی همراه دارد و او جواب منفی می‌دهد. اما دقایقی بعد دروغ‌گویی شهریاری محرز می‌شود که ماجرا بیخ پیدا می‌کند و کلانتری که با شهریاری دست به یقه شده بود سوار تاکسی شده می‌گریزد. متأسفانه فشار شرایط باعث مراجعه مجدد به مرد هزارچهره می‌شود. این بار اعضای گروه می‌گویند برای رفع سوءظن اول ۲ نفر از ما خارج شوند و اگر آن‌ها سالم رفتند و قرار سلامتی‌شان رسید، ۳ نفر بقیه می‌روند. شهریاری هم با هدایت ساواک قبول می‌کند اول ۲ نفر بروند! نقشه شهریاری این بود که لااقل ۳ نفر از ۵ نفر را به چنگ اندازد، او صفاری آشتیانی و صفائی فراهانی را از مرز عبور داد و سعید (مشعوف) کلانتری، محمد چوپانزاده و محمد مجید کیانزاد را به تور انداخت. گویا یکی دیگر از افراد گروه جزنی هم به دنبال پناهگاه می‌گشت و از شهریاری تقاضای کمک می‌کند. شهریاری او را می‌پذیرد و یکر است تحویل ساواک می‌دهد. در پی عملکرد شک برانگیز شهریاری و اعتراضاتی که به رهبری حزب توده می‌شود، شخصی به نام حکیمی که تحصیل‌کرده و مقیم چکسلواکی و پسر یکی از رهبران حزبی به نام صمد حکیمی بود به جای او راهی ایران می‌شود اما با تمهیدات شهریاری او کاری از پیش نمی‌برد و در حال خروج از کشور به تور ساواک می‌افتد.

از خیانت‌های دیگر شهریاری، شرکت در شناسائی گروه فلسطین (گروه شکرالله پاکنژاد) و فراهم آوردن شرایط دستگیری آنان است. با دوز و کلک شهریاری ۳۰ نفر از این گروه در دام ساواک افتادند که ۱۸ نفر آنان در د ماه ۴۹ محاکمه شدند.

ساواک پس از پی‌بردن به فعالیت دامنه دار گروه فلسطین به کمک امثال عباس شهریاری آن‌ها را رصد کرد و تا حدود زیادی سرنخ این جریان را به دست گرفت تا حدی که رابط جنوب حسین تاجمیر ریاحی را قانع نمود که برای خروج مبارزین به جای مسیر پُرخطر و دور و درازی که به کمک عشایر در گذشته استفاده می‌شد، راه خروج از مرز شلمچه را که هم کوتاه‌تر و هم ماشین‌رو است، برگزیند و به قول مأمور ساواک که به ریاحی گفته بود: «لقمه را دور سر نچرخانند»، و چنین شد، غافل از این‌که «کوتاه‌ترین راه، راه مستقیم است» تنها در هندسه اقلیدسی جواب دارد. رابطین گروه که غالباً خود ساواکی‌ها بودند، افرادی را که می‌خواستند از جنوب به عراق و از آن‌جا به فلسطین بروند، تحویل می‌گرفتند و بعداً بسته از لب مرز به زندان اوین و قزل قلعه و... می‌فرستادند و جالب این‌که از قول همه با مثلاً رمز اطلاع می‌دادند که ما سالم رسیده‌ایم! خیال‌تان جمع باشد، نفرات بعدی بیایند. ساواک عمداً رابطین تهران و جنوب، یعنی حسین تاجمیر ریاحی و بهروز ستوده را دستگیر نکرده و برای تله‌گذاری بیش‌تر، راحت گذاشته بود تا همین طور به کار خود ادامه دهند.

از پهن کردن این دام بزرگ شکنجه گرانی چون یوسفی، عضدی (ناصری) و حسین‌زاده (عطارپور) و... بسیار خوشحال بودند. وقتی نوبت (شکرالله پاکنژاد - شکری) رسید وی یک رمز جداگانه نیز با حسین ریاحی گذاشت و آن این‌که اگر سالم به آن سوی مرز رسید، خودکارش را هم به قاچاقچی می‌دهد تا به او (ریاحی) بدهد. اگر قاچاقچی خودکار مخصوص شکری را نداد معلوم می‌شود همه در دام ساواک افتاده و دستگیر شده‌اند. با ابتکار شکرالله پاکنژاد، نقشه شهریاری تا حدودی خنثی می‌شود و بهروز ستوده و حسین تاجمیر ریاحی از تور ساواک گریخته، راهی فلسطین می‌شوند.

یکی دیگر از جنایت‌های شهریاری گرفتن ارتباط با گروه کوچکی به نام «آرمان خلق» بود که در نتیجه همه در تور ساواک افتادند و کشته شدند.

ردپای اسلامی در شناسائی گروه فلسطین و دستگیری اعضای آن در سال ۱۳۴۸، زیر ضربه قرار گرفتن گروه کوچک «آرمان خلق»، جاسوسی از سازمان استخبارات عراق و جمع‌آوری اطلاعات از گروه‌های انقلابی در کشورهای عربی و ایرانیان خارج از کشور هم دیده می‌شود و برخی از اعضای کلیدی حزب توده مانند گالیک آوانسیان، مرتضی باباخانی، هدایت‌الله معلم، آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده را نیز در تور ساواک گرفتار کرده بود، اما او نقش آخر خود را در بسته شدن پرونده تیمور بختیار با ظرافت ویژه‌ای ایفا کرد. اگرچه گفته می‌شود شهریاری در سال ۱۳۴۸ توسط رادمنش به بختیار معرفی شده است، اما برخی اسناد آشنائی وی با سپهبد بازنشسته را به‌واسطه کمونیست‌های عراقی که پس از کودتای بعثی‌ها در ۱۹۶۸ فعالیت‌های خود را از سر گرفته بودند، می‌دانند.

هوشنگ ترمگل، بهرام طاهرزاده، همایون کتیرائی، ناصر کریمی و احتمالاً غلامرضا اُشترانی متعلق به آرمان خلق بودند و شهریاری آنان را به زیر تیغ ساواک کشید.

شهریاری برای به دام کشیدن مبارزین شریف این میهن سراغ خیلی‌ها رفته بود و از جمله تلاش کرد که جواد معینی، مرتضی زربخت و افراد دیگر را هم مجدداً به تور ساواک بکشانند. به جز آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده، از جمله افرادی که قربانی خیانت شهریاری شدند گالیک آوانسیان، مرتضی باباخانی، هدایت‌الله معلم، سلیمان دانشیان، همت-زاده، نجاریان، رزم‌آرا (شوهر خواهر پرویز حکمت‌جو) و یک راننده (!)، برادر خودش حسین و به خصوص پرویز

حکمت‌جو و علی‌خاوری بود. سر به نیست شدن سرگرد حسن رزمی (فرمانده گردان همدان) و مهندس معصوم‌زاده، هم زیر سر عباس شهریاری است.

گویا سال ۱۳۴۵ دو نفر از مسئولین تشکیلات تهران (سرگرد حسن رزمی فرمانده گردان همدان و مهندس معصوم‌زاده) به پولیس بودن شهریاری ظنین می‌شوند و بدون اطلاع شهریاری، پیک از طریق مرز شوروی به خارج از کشور می‌فرستند و در نامه‌ای به رادمنش اجرای سوءظن خود را مطرح می‌کنند.

شهریاری اما ارتباطات این دو نفر را هم آلوده کرده بود و شخصی را که این دو به عنوان پیک انتخاب می‌کنند، یکی از همکاران پولیس به نام ملایری بود. ملایری نامه را به شهریاری (ساواک) می‌دهد. شهریاری نامه را عوض کرده و با همان علایم رمز به خارج می‌فرستد و ترتیب سر به نیست کردن آن دو نفر را می‌دهد.

شهریاری آن‌قدر اعتماد به نفس پیدا کرده بود و حریص شده بود که می‌کوشید دبیر کل حزب توده یعنی دکتر رضا رادمنش را تحت این عنوان که «در ایران وضع انقلابی حاکم است» به داخل بکشد! این طرح تا مراحل نهائی نیز پیش رفت اما به علت حوادث پیش‌بینی‌نشده و به شکل اتفاقی ماند. نورالدین کیانوری در صفحه ۴۵۱ کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«... یکی از افراد ساواک از طریق شوروی به دیدار دکتر رادمنش آمد و از قول عباس شهریاری این مسأله را مطرح کرد که در ایران وضع انقلابی حکمفرما است ولی رهبری حزب در داخل کشور پس از دستگیری خاوری و حکمت‌جو... بسیار ضعیف شده و لازم است که هرچه زودتر چند تن از رفقا به ایران بیایند.

پیشنهاد ما این است که کیانوری، منوچهر بهزادی و آشوت شهبازیان به داخل بیایند. در این زمان ساواک طرح ربودن دکتر رضا رادمنش به ایران را هم می‌چید. می‌خواستند دکتر رادمنش را به مرز قصر شیرین بکشاند و سپس وی را بیهوش کنند و به ایران ببرند اما اجرای طرح درست با روز وقوع کودتا در عراق مصادف شد که حزب کمونیست عراق مخفی شد و دکتر رادمنش نیز در خانه یک هوادار حزب کمونیست عراق پنهان شد.»

دغدغه شناسائی عامل نفوذی ساواک در میان فعالان چپ پس از دستگیری ضیاظرفی در مهر ۱۳۴۷ مطرح و جلساتی با حضور شهریاری برگزار شد. این جلسات تحت اشراف کامل ساواک بود (و حتی در جلسه چهار نفره‌ای که برای بررسی موضوع تشکیل شد، ۲ نفر نفوذی ساواک بودند) به همین دلیل ماهیت واقعی اسلامی فاش نشد تا اینکه این موضوع در پلنوم سیزدهم حزب توده در آذر ۱۳۴۸ به‌صورت رسمی از سوی نورالدین کیانوری مطرح و این جمع‌بندی حاصل شد که شهریاری «سازمان حزب را در دست ساواک نگاه داشته است» این موضوع به معلق شدن رادمنش دبیر اول حزب توده که حاضر به پذیرش این واقعیت نبود، هم انجامید.

در زمانی که تیمور بختیار به فعالیت‌های خود برای براندازی رژیم پهلوی شدت داد، ساواک عباسعلی شهریاری را مأمور کرد تا به طریقی بختیار را به مناطق نزدیک مرز ایران بیاورد و او در راستای خواست ساواک به بهانه شکار تیمور بختیار را به محل موردنظر آورد و در آنجا دوتن دیگر از مأموران ساواک که در گروه بختیار نفوذ کرده بودند، با مسلسل به او حمله کردند و او را کشتند.

شهریاری پس از ترور بختیار به ایران گریخت، اما مأموریتش برای ساواک تمام شده بود و یک مهره سوخته به حساب می‌آمد. به همین سبب ساواک شروع به جمع‌آوری تشکیلات تهران کرد.

شهریاری آن‌قدر به بختیار نزدیک شده بود که در هفته سه‌بار آن‌هم در حضور پرویز ثابتی، مقام ارشد ساواک و از طریق فرستنده رادیویی ویژه با او صحبت می‌کرد. این ارتباط تا ۳ روز قبل از کشته شدن بختیار در عراق در اواخر مرداد ۱۳۴۹ ادامه یافت. اسلامی که به محرم اسرار بختیار تبدیل شده بود و حتی در گزینش نزدیکترین افراد وی در

دفترش نقش داشت و مأموران ساواک را حتی در لباس آشپز، راننده و منشی در اطراف او مستقر کرده بود، همه اسلحه و مهماتی که بختیار از طریق عراق وارد ایران می‌کرد و قرار بود در اختیار برخی ایلات و سایر عوامل نفوذی قرار گیرد، تحویل ساواک می‌داد تا در نمایش‌های تلویزیونی علیه بختیار و گروه‌های مسلح نشان داده شود.

آخرین پرده از نمایش مرد هزارچهره دوم دی ۱۳۴۹ با کارگردانی پرویز ثابتی روی آنتن رفت؛ پس از کشته شدن تیموربختیار، ساواک نمایش قدرت بزرگی به راه انداخت و در مصاحبه‌ای با نشان دادن مهمات و اسلحه‌های کشف شده (بیش از ۶۰ هزار قبضه انواع اسلحه که شهریار به‌دست ساواک رسانده بود) تصویر شهریار از پشت و نیم‌رخ نشان داده شد و ثابتی بدون ذکر نام واقعی، از او با عنوان اسلامی و مرد هزارچهره نام برد. با وجود اینکه دستگیری اسلامی در دی ۴۹ رسماً اعلام شده بود، اما در بخش حسابرسی کارکنان سازمان امنیت، ویژه عملیات تیمور بختیار، مبلغ ۵۰۰ هزار ریال پاداش برای او با نام مستعار «سهیل» در نظر گرفته و پس از آن به‌عنوان مدیر به شرکت کشتیرانی «آریا» در آبادان فرستاده شد.

او در پست جدید یک عصا به دست گرفت و شل‌شلی راه می‌رفت. آیا مثلاً شکنجه‌ها سخت و جان‌فرسا بوده (!) یا می‌خواست ناشناخته بماند؟ البته شایع بود که داخل آن عصا اسلحه گذاشته است.

او لقب مرد خطرناک گرفت. تا این‌که ماجرای ثبت نام دخترش در دانشکده نفت آبادان و اعتصاب دانشجویان پیش آمد. آن زمان دانشکده نفت فقط پسران را می‌پذیرفت و حضور دختر عباس شهریار پرشش برانگیز بود و اصلاً شرکت کردن او در کنکور هم جای سؤال داشت. دانشکده آبادان در اعتراض به این‌که «نباید دختر یکی از سران ساواک (منظورشان شهریار بود) وارد دانشکده نفت بشود» تعطیل شد...

به گفته تهرانی (از بازجویان مشهور)، عباس‌علی شهریار نژاد از مأموران زبردست ساواک بوده است. تهرانی گفت: او در راس کار قرار داشت و از طریق همین شخص سایر مأمورین وارد تشکیلات شدند.

برنامه ترور عباس‌علی شهریار از آن‌جا کلید می‌خورد که یکی از اعضای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به شکل کاملاً اتفاقی عباس‌علی شهریار نژاد را در تاکسی می‌بیند و او را شناسائی می‌کند. برخی منابع گفته‌اند که این فرد خود رفیق فرمانده حمید اشرف بوده است. با توجه به این که ظاهراً این رفیق قبلاً عباس‌علی شهریار را دیده بوده و بدین دلیل موفق به شناسائی او می‌شود، می‌توان حدس زد که از اعضای قدیمی گروه رفیق جزنی بوده و کاملاً محتمل است که خود رفیق اشرف بوده باشد.

او مسأله را با رفقا مطرح کرده و چند روز دیگر هم صبح‌ها او را در میدان کندی در نقاط مختلف آن مشاهده می‌کنند که سوار تاکسی می‌شود و ضمن شناسائی‌ها متوجه می‌شوند که خانه او بایستی در خیابان‌های نصرت یا پرچم باشد. مجموعه این اطلاعات قبل از در دستور کار قرار گرفتن اعدام در تیم ما به دست آمده بود که با محول شدن اعدام به تیم ما تماماً در اختیار ما قرار گرفت.»

علی‌اکبر (فریدون) جعفری به عنوان رابط تیم عکسی از شهریار در اختیار تیم قرار داد و گفت که این فرد باید کشته شود و خانه او در جنوب خیابان پرچم قرار دارد.

بی‌درنگ عملیات شناسائی برای تعیین ساعات خروج او از منزل توسط تمامی افراد تیم آغاز شد. آدرس دقیق خانه‌اش نیز به زودی شناسائی گردید. رفقا از منزل او ماکتی تهیه کردند تا مسیر تردد او دقیقاً مشخص شود. بعد از انجام شناسائی‌های لازم به دستور رفیق جعفری طرح عملیات و مسؤولیت هر یک از افراد تعیین گردید.

بهمن روحی آهنگران مسؤولیت اعدام انقلابی و شلیک اولیه و مسؤولیت صحنه عملیات را بر عهده داشت.

بهروز ارمانی مسؤول شلیک تیر خلاص و تفتیش بدنی عباس‌علی شهریار به منظور برداشتن مدارک او بود.

فرهاد صدیقی پاشاکی مسؤولیت پرتاب کوکتل مولوتوف و پخش اعلامیه و سر دادن شعار را بر عهده داشت. فردی با نام مستعار «احمد» مسؤولیت رانندگی اتومبیل در فاصله صد متری محل عملیات را بر عهده داشت. زهرا آقایی قلهکی نیز می‌بایست به همراه رفیق بهمن روحی آهنگران اتومبیل را به خانه پایگاهی بازگردانند. احمد کسی نبود جز سیامک اسدیان که در سال ۱۳۶۰ در مقام فرمانده نظامی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت) کشته شد.

با همین ترتیبات روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ در ساعت هفت و چهل دقیقه صبح، عملیات ترور عباس‌علی شهریاری اجرا شد و کلیه اعضاء تیم توانستند از منطقه بگریزند.

رهگذرانی که ساعت ۷:۴۰ دقیقه صبح چهارشنبه، ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ از حوالی خیابان پرچم و میدان کندی (توحید فعلی) عبور می‌کردند، با شنیدن صدای شلیک ۱۰ گلوله مسلسل، شاهد نقش بر زمین شدن مرد عصابه‌دستی بودند که ۳ گلوله دیگر تیرهای خلاصی بر بدن غرق در خون او شدند. عباس شهریاری (عباس‌علی شهریاری‌نژاد) با نام‌های مستعار «اسلامی»، «مهندس»، «مسعود»، «جوادی»، «شاهین»، «سهیل» و «طاهری» پس از مدت‌ها شناسائی و تعقیب و مراقبت، در عملیاتی که «خسرو روزبه» نامیده شد، از سوی تیم‌های ترور چریک‌های فدائی مورد هدف قرار گرفت تا پرونده مردی که توانسته بود سال‌ها در قامت عضو مؤثر حزب توده، کلیدی‌ترین اطلاعات سازمانی چپ‌ها را به ساواک برساند و «شاهمهر» نیروهای امنیتی در رسوخ به تشکیلات «تازمچریک‌ها» لقب بگیرد، برای همیشه بسته شود.

بهر روز ارمانی، شهریاری را مورد شناسائی قرار داد و بهمن روحی آهنگران او را به رگبار گلوله بست. شب قبل از عملیات رفقا وظایف خود را تمرین می‌کردند و فریدون جعفری نیز نکات لازم را به آنان گوشزد کرد. این عملیات که آن را «خسرو روزبه» نامیدند، اعلامیه توضیحی مفصلی منتشر ساختند. این اعلامیه در شب عملیات آماده و تکثیر گردید. در آغاز اعلامیه آمده است:

«... در اواخر بهمن ماه، طرح اعدام عباس شهریاری خائن (اسلامی، مرد هزارچهره) که از مدتی پیش در سازمان طرح شده و مورد بحث قرار گرفته بود، در دستور کار تیم ما قرار گرفت. تیم ما یک تیم پنج‌نفره بود که مدت کوتاهی از تشکیل آن می‌گذشت. بعضی از رفقای تیم به تازگی وارد زندگی حرفه‌ای و مخفی شده بودند. برخی دیگر سوابق بیش‌تری از لحاظ زندگی تیمی داشتند. در واقع تیم ما یک تیم آموزشی با کیفیتی در سطح بالا بود و رفقای تازه مخفی به علت وجود زمینه‌ها و فعالیت‌های قبلی خود، زود در تیم جا افتادند و با مسائل و نحوه زندگی تیمی آشنا شدند.»

در بخش دیگری از اعلامیه، در پاسخ به این سؤال که «چرا در مقایسه با طرح‌های دیگر که اثرات عام‌تر و وسیع‌تری دارند طرح اعدام شهریاری در دستور کار قرار گرفته است»، آمده است: «در مرحله کنونی (مرحله گذار از تثبیت مبارزه به توده‌ای کردن آن) نمی‌توان تنها به یک نوع عملیات (مثلاً در جهت دفاع از منافع روزمره توده‌های کارگر) دست زد.»

علاوه بر این چریک‌ها نوشتند:

«ما می‌دانستیم که این عمل تأثیرات وسیعی روی مردم عادی نخواهد گذاشت بلکه تأثیرات آن بیش‌تر روی نیروهای آگاه (در واقع کسانی که او را از طریق جنایت‌هایی که کرده بود، می‌شناختند) بالاخص زندانیان سیاسی و گروه‌های مختلف سیاسی که هر کدام به نحوی از انحاء یا از اسلامی به طور مستقیم یا از تشکیلات تهران (حزب توده) ضربه خورده بودند، مورد نظر بود.»

فدائیان اثرات اعدام شهریاری را در هفت بند در اعلامیه بر شمرند که مشخصاً بر بی‌پاسخ نماندن خیانت تاکید داشت. در واقع تحلیل عملکرد شهریاری فرصتی نیز در اختیار رفقای فدائی برای برخورد با حزب توده قرار داد: «چون اسلامی رهبر تشکیلات تهران حزب توده بود و در واقع در اثر بی‌لیاقتی، بی‌عملی و انحراف رهبری حزب توده توانسته بود خود را در راس چنان مقامی قرار دهد، اعدام او زمینه عملی خوبی برای افشای ماهیت رهبری حزب توده، ضمن تأیید مبارزین صادق و کادرهای مومن آن بود. این عمل به ما امکان می‌داد که با دادن پاسخ پیام کمیته مرکزی حزب توده به سازمان ما، کار توضیحی وسیعی در جهت افشای ماهیت اپورتونیستی آن و لطماتی که به مبارزات خلق ما زده و می‌زنند، انجام دهیم.»

نام‌گذاری عملیات به نام خسرو روزبه، در حقیقت اشاره‌ای به همین نکته بود. سیامک اسدیان (مشهور به اسکندر) که همان‌گونه که گفته شد، شخصاً در عملیات حضور داشت، در بهمن ۱۳۵۷ در خرم‌آباد با اشاره به روز مجازات شهریاری گفت:

«او حسابی ترسیده بود... حمید اشرف عصای شهریاری را که کلی افسانه درباره آن ساخته شده بود که مسلسل است و غیره برداشت... در اصل هم عملیات را با این حساب که عصای او اسلحه خاصی است طرح‌ریزی کرده بودند... اما آن فقط یک عصای عادی بود.»

تیم عملیاتی چریک‌ها

- علی اکبر جعفری: فرد شماره دو سازمان

- بهروز ارمغانی

- زهرا آقا نبی قلہکی

- بهمن روحی اهنگران

- سیامک اسدیان (رفیق اسکندر)

- فرهاد صدیقی پاشاکی

آهنگران تیرهای اول را به سوی شهریاری شلیک کرد و ارمغانی تیر خلاص را زد. ۲۰۰ دالر به همراه ۴ هزار تومان پول نقد موجود در جیب‌هایش را «مصادره انقلابی» کردند، شعار دادند و رفتند.

هیچ خبری از این ترور در رسانه‌ها منتشر نشد و فقط ۳ روز بعد در ستون «مجالس ترحیم» روزنامه کیهان آگهی مجلس ختمی از سوی خانواده شهریاری‌نژاد منتشر شد که در چند سطر و به‌صورت مبهم، مرگ او را به اطلاع آشنایانش می‌رساند. به گفته پرویز ثابتی، شاه از ترور شهریاری ناراحت شد؛ «شاه او را می‌شناخت و گاهی از سهیل می‌پرسید... که چرا ساواک از وی محافظت نکرده است.»

در خاطرات احمد الهیاری نیز درباره شهریاری و دستگیری گروه جزنی آمده است که در اوج فعالیت شهریاری، مأموران امنیتی آذربایجان شوروی بر اساس اعترافات یک مأمور ساواک که در مرز ایران دستگیر شده بود، به رهبری حزب توده اعلام کردند که ساواک از طریق شهریاری در حزب توده نفوذ کرده است. اما دکتر رادمثن این گزارش را نپذیرفت و به حمایت خود از شهریاری ادامه داد. این شخص با گروه‌های متعدد دیگری نیز در رابطه بود. از جمله این گروه‌ها می‌توان به گروه بیژن جزنی اشاره کرد که شهریاری آن‌ها را «لو» داده بود. ماجرای لورفتن یکی از گروه‌ها و دستگیری جزنی به این ترتیب بود که یکی از گروه‌های مارکسیستی در شرایطی اضطراری بدون پناهگاه می‌ماند و چون تصور می‌کرده‌اند که حزب توده در ایران دارای تشکیلات مخفی وسیعی است با حزب توده تماس می‌گیرند و مسؤولان حزب توده این گروه را به عباسعلی شهریاری معرفی می‌کنند. عباسعلی شهریاری هم هنگام

ملاقات با این گروه سرقرار نمی‌آید و به جای آنان مأموران ساواک از راه می‌رسند و اعضای این گروه را دستگیر می‌کنند.

همچنین به گفته عیسی پژمان، مرد شماره یک ساواک در کردستان که سابقه فعالیت در حزب توده را هم داشت، بندبازی‌های این ابرجاسوس توسط کا.گ.ب به رادمنش منتقل می‌شود، اما او به تکذیب شایعات می‌پردازد و اسلامی را «پرولتری رنجبر» معرفی می‌کند که توسط رقبای جناحی تخریب می‌شود؛ او برای دبیر اول حزب توده «نه تنها یک کادر درجه اول، بلکه یک شخصیت سیاسی در مقیاس بین‌المللی» بود.

نهایتاً شاید جاسوسان و نفوذی‌های پولیس مخفی حکومت شاه و یا پیچیده‌تر از آن حکومت اسلامی ایران، همواره تلاش می‌کنند به درون سازمان‌ها و احزاب سیاسی نهادهای دموکراتیک و رسانه‌ها نفوذ کنند تا بتوانند سال‌ها و ده‌ها موقعیت خود را مخفی نگه دارند و به حکومت‌هایشان جنایت‌کارشان خدمت کنند. بنابراین آنچه که ما گاهی از نفوذی‌ها و تروریست جمهوری اسلامی ایران همچون دادگاه بلژیک و محکومت دیپلمات - تروریست جمهوری اسلامی و سه نفر از همدستانش و یا دستگیری یک دیپلمات - تروریست جمهوری اسلامی را در ترکیه می‌شنویم استثناهائی هستند. با این وجود باز دولت‌ها در پشت پرده در راستای منافع خود با جمهوری اسلامی به توافق می‌رسند و تروریست‌هایش را آزاد می‌کنند. اما اغلب نفوذی‌ها و جیره‌گیرهای جمهوری اسلامی ایران بی‌سروصدا و شاید هم در بغل گوش ما به اهداف غیرانسانی خود ادامه دهند بدون این که کسی به افکار و اهداف پلید آن‌ها پی برده باشد. در چنین روندی هوشیاری اپوزیسیون به ویژه اپوزیسیون سرنگونی‌طلب و چپ برای بقایشان و مبارزه‌شان بسیار مهم و حیاتی است!

یکشنبه بیست و چهارم اسفند [حوت] ۱۳۹۹ - چهاردهم مارچ ۲۰۲۱